



هوتن شکبیا کتاب «مغازه خودکشی» ژان تولی را برایمان می‌خواند

# ولی انگار داشت می‌خندید



عکاس: از برهان آذرگان

نور آفتاب اصلاً درون این مغازه‌ی کوچک رخنه نکرده بود. تنها پنجره‌ی مغازه، سمت چپ در ورودی، با کاغذ و مقوا پوشیده شده و یک لوح اعلان هم روی دستگیره‌ی در آویزان بود.

نور لامپ‌های مهتابی سقف روی پیرزنی افتاده بود که داشت به سمت بچه‌ای می‌رفت که در کالسکه‌ای خاکستری بود.

«آه! داره می‌خنده.»

مغازه‌دار، زن جوان‌تری که کنار پنجره رو به صندوق نشسته بود و حساب‌هایش را بررسی می‌کرد، با اعتراض گفت «پسر من می‌خنده؟ نخیر خانم، فقط داره شکلک در می‌آره. آخه چه دلیلی داره تو این دنیای نکبت لیخند بز نه؟»

بعد دوباره سر حساب‌و‌کتابش برگشت، ولی پیرزن همچنان دور کالسکه‌ی بچه می‌چرخید. قدم‌های ناشیانه و عصایش او را مضحک جلوه می‌داد. چشمانش آب‌مروارید داشت، ولی آن چشم‌های تیره و غمگین و مُرده‌وار به آن‌چه دیده بود یقین داشتند.

«ولی انگاری داشت می‌خندید.»

مادر بچه که روی پیشخوان خم شده بود، گفت «من که شاخ در می‌آرم اگه همچین چیزی ببینم. سابقه نداشته تو خونواده‌ی تواج کسی لیخند بز نه.»

«ایران جمعه» با همکاری

«رادیو گوشه» تقدیم می‌کند:

■ مغازه خودکشی

■ به روایت هوتن شکبیا



تصویر را اسکن کنید

و بخش‌هایی از کتاب را

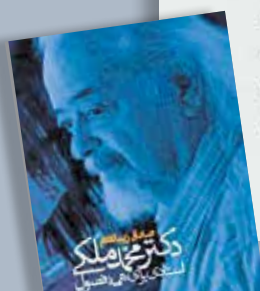
با صدای هوتن شکبیا بشنوید.

صادق زیباکلام کتاب «دکتر محمد ملکی استادی برای همه فصول» را برایمان می‌خواند

# حرف حسابت چیه؟



در آذر ۱۳۵۷ نزدیک به ۱۰۰ تن از اساتید دانشگاه تهران به رهبری دکتر محمد ملکی، استاد دانشکده دامپزشکی، در طبقه پنجم ساختمان مرکزی دانشگاه تهران متحصن شدند. خواسته آنان بازگشایی دانشگاه تهران بود که به دستور دولت نظامی ارتشید غلامرضا اژه‌اری به همراه سایر دانشگاه‌های کشور تعطیل شده بود. این کتاب شرح آن رویداد و شمه‌ای از زندگی سیاسی یکی از قهرمانان اصلی مبارزات دانشگاهیان در دوران انقلاب، یعنی دکتر محمد ملکی، می‌باشد. در عین حال کتاب، پنجره کوچکی نیز هست به بخشی از مبارزات علیه رژیم گذشته که همچون بسیاری از بخش‌های دیگر آن مبارزات پنهان مانده است.



■ دکتر محمد ملکی استادی

برای همه فصول

■ به روایت صادق زیباکلام



این تصویر را اسکن کنید

و صدای صادق زیباکلام

و کتاب خواندش را بشنوید.